

تسریع در تدوین دوره‌ای از قوانین جدید، تأسیس مدرسه حقوقی غیرمذهبی برای تربیت قضات وزارت دادگستری، استقرار مدارس متعدد برای دختران و وضع قوانین جدید مربوط به ارتباطات تلگرافی. [۳]

در همین سال، مشیرالدوله در معرفی کابینه‌اش به مجلس سوم این برنامه را پیشنهاد کرد: «تنظیم قوانین تجارتي، وضع قوانین ورشکستگی، استقرار مدرسه عالی تربیت معلم برای زنان، پذیرش یکنواختی برنامه تحصیلی و یکنواختی کتاب‌های درسی در همه مدارس، انتقال تدریجی مکتب‌خانه‌ها (مدارس مذهبی) به مدارس ابتدایی غیرمذهبی و تشکیل اتاق تجارت». [۴]

روند تمرکزگرایی که از جمله شامل اقدامات تند و تکان دهنده‌ای مانند کوچاندن دهها هزار نفر ایلپاتی و اجبار آنان به اسکان در یک محل (ثابت) بود، به طور کلی از حمایت بسیاری از روشنفکران به‌ویژه آنان که گرایش‌های لیبرالی و چپ‌گرایی داشتند برخوردار بود. در چنان اوضاعی، عقیده مشترک این بود که مشکلات فزاینده توسعه کشور را تنها یک حکومت متمرکز و مقتدر (نه اینکه لزوماً استبدادی) که در عین حال نگاهبان وحدت و استقلال ملت هم باشد می‌تواند حل و فصل کند.

مجلات ایرانشهر و آینده در چاپ این نظرات پیشگام بودند. ایرانشهر بار نخست در ژوئن ۱۹۲۲ (برابر خرداد ۱۳۰۱ خ) در برلین چاپ شد. سردبیر آن، حسین کاظم‌زاده با روشنفکران اروپا که به مطالعات ایرانی اشتغال داشتند، در تماس نزدیک بود و مجله‌اش به‌زودی بر محافل سیاسی و روشنفکری ایران تأثیر شایانی گذاشت. طی پنج سالی که ایرانشهر چاپ می‌شد ۴۸ شماره از آن نشر یافت و توجه مخصوص (ایرانشهر) غالباً متوجه آذربایجان بود. در واقع منحصراً نه مقاله بلند به آذربایجان اختصاص یافته بود.

هنگامی که در سال ۱۹۲۳ مجله ترکی ینی مجموعه (مجله جدید) گزارشی درباره کنفرانس مربوط به آذربایجان منعقد به وسیله «کانون ترک» در استانبول چاپ کرد، ایرانشهر به سرعت در برابر آن واکنش نشان داد. در ضمن کنفرانس مزبور، روشنی‌بیگ، پان‌ترکیست معروف، دولت ایران را به خاطر شقاوت و روش‌های سیاسی مستبدانه نسبت به آذربایجانی‌های ساکن ایران محکوم کرده و همه آذربایجانی‌ها را در ایران به اتحاد با جمهوری جدید ترکیه فراخوانده بود. [۵] ایرانشهر در پاسخ مقاله‌ای به قلم مارکوآرت (J. Marquart)، ایران‌شناس پرآوازه اوایل قرن بیستم آلمان، راجع به روابط تاریخی موجود بین آذربایجان و بقیه ایران چاپ کرد. در پایان این مقاله شعری از عارف [قزوینی]

شاعر مشروطه طلب و تندرو ایرانی در مذمت زبان ترکی چاپ شده بود:

زبان ترک از برای از قفاکشیدن است
 صلاح، پای این زبان، ز مملکت بریدن است
 دواسبه با زبان فارسی، از ارس پریدن است
 نسیم صبحدم خیز
 بگو به مردم تبریز
 که نیست خلوت زرتشت
 جای صحبت چنگیز [۶]

در حالی که ایرانشهر با چاپ این مقالات در پی روشن ساختن زمینه پیوندهای تاریخی بود، مجله آینده، طرح شرایط ضرور برای یکپارچگی و «ایرانی سازی» همه ایرانیان را به عنوان یک ملت، به عهده گرفته بود. در نخستین شماره آینده عنوان سرمقاله به قلم سردبیر، محمود افشار، گذشته - امروز - آینده بود. نویسنده پس از اظهار نگرانی راجع به وحدت ایران، بر اهمیت پذیرش زبان فارسی به عنوان زبان ملی ایران تأکید می کند و معتقد است که این تنها ابزار مؤثر برای ایجاد یکپارچگی فرهنگی و سیاسی است:

مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان، شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد. اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود. کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره باهم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملیس و به زبانی متکلم نباشند. به عقیده ما، تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی، احتمال خطر می باشد. [۷]

سردبیر، محمود افشار، فراتر رفته و برای نیل به «وحدت ملی» به پیشنهادی عملی می پردازد: [پس همه باید یکدل و یکصدا بخواهیم و کوشش کنیم که] زبان فارسی در تمام نقاط ایران

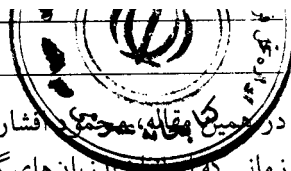
عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبان‌های بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی‌شود مگر به وسیله تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن.

با امحاء اختلاف‌های قومی و ترویج وحدت ملی، نویسنده می‌افزاید که:

باید هزارها کتاب و رساله دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید کم‌کم وسیله انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان‌قیمت محلی را، به زبان ملی، در نقاط دوردست مملکت فراهم آورد. تمام اینها، محتاج به کمک دولت است و باید از روی نقشه منظمی باشد. می‌توان بعضی ایلات فارسی زبان را به نواحی بیگانه‌زبان فرستاد و در آنجا ده نشین کرد و در عوض، ایلات بیگانه زبان آن نقاط را به جای آنها به نواحی فارسی زبان کوچ داد و ساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبان‌های خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است باید به اسامی فارسی تبدیل کرد. باید مملکت را از لحاظ اداری، مناسب با مقصود، تقسیمات جدید نمود. [۸]

در مقاله دیگری زیر عنوان «مسأله ملیت و وحدت ملی ایران» محمود افشار «ملت ایران» را چنین وصف می‌کند:

[امروز وقتی گفته می‌شود «ملت ایران» مقصود تمام مردمی است که از نژاد ایرانی در ایران یا خارج از آن توطن دارند به استثنای ارمنه و یهودیها و البته خارجی‌های مقیم ایران. یهودیها و ارمنه ساکن ایران اگرچه حالیه هموطن ما و تقریباً در کلیه حقوق ملی با ما سهیمند ولی مسلماً از خارج به این مملکت مهاجرت کرده و چون با ایرانیان ازدواج و اختلاط نموده تشکیل اقلیت خاصی در ایران داده و به جامعه ملیت دیگر تعلق دارند که عبارت از ملیت ارمنی و جامعه یهود باشد... ولی بعکس آنها زردشتی‌ها، اگرچه از حیث مذهب با مسلمانان ساکن ایران یکی نیستند و قرن‌هاست که با سایر ایرانیان نیز ازدواج نمی‌کنند ولی از حیث نژاد و تاریخ چندین هزار ساله یکی می‌باشند. همچنین پارسیان مقیم هند... اما سایر اهالی ایران از آذربایجانی، کرد، لر، طهرانی، خوزستانی، گیلانی، خراسانی، اصفهانی، بلوچ و غیره که از حیث زبان و مذهب با یکدیگر اختلاف دارند هم ایرانی و متعلق به ملیت ایران می‌باشند] در ایران وحدت ملی ما، متکی بر یگانگی نژاد، اشتراک مذهب و زندگی اجتماعی و وحدت تاریخ در مدت چندین هزار سال است. [۹]



در همین مقاله، افشار به طور کاملاً واضح اعلام می‌دارد که: «وحدت ملی ایران، تا زمانی که ایرانیان با زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند شکستنی و ناقص باقی خواهد ماند.» او اظهار می‌دارد که در اینکه مذهب مشترک قادر است برای مدتی طولانی به عنوان مبنای وحدت ملی ایرانیان قرار گیرد تردید وجود دارد. [۱۰]

کارهایی که او در اینجا برای ایفای وحدت کامل ایرانیان پیشنهاد می‌کند وارد جزئیات شده و با اطالۀ کلام خسته‌کننده می‌شود اما اساس آنها همان‌هایی است که وی در مقالات قبلی اش طرح کرده است. تنها نظر جدیدی که او وارد بحث می‌کند نوع حکومتی است که برای اجرای این التزام مهم می‌تواند بهترین توانایی را داشته باشد. او اطمینان دارد که فقط «حکومتی قوی و مقتدر (با قدرت مؤثر)» می‌تواند به این وظیفه بپردازد. در اینجا او در حاشیۀ بحث می‌افزاید که چنین حکومت پیشرفته و توانمندی را «نباید با یک رژیم استبدادی اشتباه کرد.» [۱۱]

در کلی‌ترین جوانب، جدای از مخالفت‌هایی که درباره استبداد در این آثار دیده می‌شود، رضاشاه همه توقعات طرح شده به وسیله چنین روشنفکرانی نظیر حسین کاظم‌زاده و محمود افشار را برآورده می‌ساخت. در نتیجه اصلاحات آموزشی شاه، مدارس ابتدایی نوین جای مکتب‌خانه‌های مذهبی سستی را گرفت. تعداد این مدارس که در ۱۹۲۲ (۱۳۰۱ خ) [حدود] ۴۴۰ بود در سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۰ خ) به ۲۴۰۱ بالغ شد. در همین دوره، تعداد شاگردان این مدارس از ۴۳۰۲۵ نفر به ۲۴۴۳۱۵ نفر رسید. [۱۲] از این گذشته، در ۱۹۲۲ (۱۳۰۱ خ) تنها ۴۶ دبیرستان با ۹۳۰۸ نفر شاگرد وجود داشت در حالی که در پایان سلطنت رضاشاه، تعداد دبیرستان‌های دائر به ۳۲۰ با ۲۶۸۱۲ نفر شاگرد رسید. [۱۳] کتاب‌های درسی جدید همه به فارسی بودند و در تهران چاپ می‌شدند. این کتابها جای متون قرآنی و قدیمی مورداستفاده در گذشته را گرفت. در همین ایام، تعلیم دیگر زبان‌هایی که در ایران به آن سخن گفته می‌شد، منع گردید. در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ خ) حتی زبان عربی از دروس مدارس ابتدایی کنار گذاشته و فقط در دبیرستانها درس داده می‌شد.

با این ترتیب فارسی نه تنها زبان ملی ایران گردیده بلکه همه زبان‌های قومی دیگر در کشور تحریم شده بود. اجازه داده نمی‌شد که کتاب یا روزنامه‌ای به زبانی جز فارسی چاپ شود. در ژوئن ۱۹۳۵ (خرداد ۱۳۱۴ خ) نخست‌وزیر، فروغی، کابینه خود را به مجلس دهم معرفی کرد و با اغتنام فرصت، برپایی نهاد جدیدی که آن را فرهنگستان می‌خواندند اعلام کرد. این نهاد نوعی آکادمی یا مؤسسه فرهنگی بود. وظیفه این مؤسسه «پاکسازی زبان فارسی

با ارائه واژه‌های فارسی جدید به جای واژه‌های تازی و بیگانه بود. [۱۴] مطبوعات تحت نظر دقیق شعبه خاصی از تشکیلات پلیس بود که نه تنها در محتوای مطالب چاپ شده بلکه نسبت به پاکسازی زبان هم سانسور به کار می‌بست. [۱۵]

برای دستیابی به یکنواختی ملی بیشتر، رضاشاه، در ژانویه ۱۹۳۸ (بهمن ۱۳۱۶ خ) دستور داد که اداره‌ای دولتی به نام «سازمان پرورش افکار» بنا شود. در رأس این سازمان وزیر دادگستری بود که تصدی وظیفه ارشاد و راهنمایی نسل جوان تر را برای خدمت به میهن به گردن گرفته بود. [۱۶]

روش سیاسی رضاشاه، در کوچانیدن و جایگزین ساختن اجباری ایلات، در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ خ) رسماً آغاز شد. با وضعی بی‌رحمانه دهها هزار نفر کرد در مازندران (ناحیه شمالی ایران) و خراسان (ناحیه شمال شرقی) و اصفهان و یزد (ایران مرکزی) سکونت داده شدند. آذربایجانیها را به کردستان راندند، در حالی که بختیارها و لرها را اجباراً به سکونت در بخش‌های مرکزی و جنوبی ایران مجبور ساختند. [۱۷]

ایران از قدیم به لحاظ جغرافیایی به چهار ایالت بزرگ و تعدادی ولایت تقسیم شده بود. آذربایجان دراصل یکی از این ایالات بود که والی خودش را داشت. بین پایان سال ۱۹۳۷ و آغاز سال ۱۹۳۸ (دی ماه ۱۳۱۶ خ)، دو قانون خاص به تصویب رسید که همه نظام اداری کهن را از بین برد. ایران به استان‌ها تقسیم شد. استان واژه سره فارسی بود که به وسیله فرهنگستان پیشنهاد شده و با ایالت که ریشه عربی داشت معادل بود. استان‌ها به شهرستان‌ها و شهرستان‌ها نیز به بخش‌ها و دهستان‌ها تقسیم شده بودند. هر استان، استاندار خودش و هر شهرستان فرماندار خودش را داشت. این هر دو مدیر مستقیماً به وسیله شاه نصب می‌شدند. وزیر کشور مسؤول انتصاب شهردارها و دیگر مأموران ذی‌ربط شهرداری‌ها بود.

برطبق این تقسیمات جدید اداری، آذربایجان به دو استان تقسیم شد: آذربایجان خاوری که مرکزش تبریز بود و آذربایجان باختری که شهر عمده‌اش رضاییه بود (این شهر سابقاً ارومیه خوانده می‌شد ولی به افتخار رضاشاه نامش تغییر یافته بود). در نتیجه این تغییر و تبدیل‌ها، آذربایجان باختری نه تنها مشتمل بر مناطق آذربایجانی‌نشین بود بلکه قسمت‌هایی از کردستان مانند شهرهای مهاباد و سردشت را هم دربر می‌گرفت.

* * *

در دوران سلطنت رضاشاه، آذربایجان کم‌کم پیشگامی گذشته خود را در تجارت از دست داد. با اینکه آذربایجان زمانی دروازه تجارت ایران با جهان غرب نامیده می‌شد، در این

دوران به این حد تنزل یافته بود که آن را تنها انبار غله ایران می‌نامیدند. روش سیاسی رضاشاه در تمرکز تجارت در تهران، به اضافه مشکلاتی که بازرگانان آذربایجانی در رابطه تجاری خود با رژیم تازه بنیاد شوروی در آن سوی مرزهای شمالی داشتند از عوامل عمده کاهش رونق تجاری این منطقه بود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه که جنگ داخلی در پی داشت، تجارت ایران و روسیه را سالها دچار رکود کرد. اما در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ خ) اتحاد شوروی، دوباره بزرگترین شریک تجاری ایران شد. بنانی با اشاره خاص به شمال ایران در طی این دوران، وضعیت امور تجارت را این‌گونه شرح می‌دهد:

ایالات حاصلخیز شمالی ایران، برای فروش غلات، برنج، تنباکو، پنبه، پشم، چرم و میوه اضافی، متکی به بازار روسیه بودند. این ایالات به‌رحال تا وقتی که روس‌ها شرایط انحصار تجارت خارجی خود را برای ایران به اجرا درآوردند، به طور نسبتاً آزادانه‌ای به بازارهای روسیه دسترسی داشتند. این امتیاز دسترسی به بازارهای روسیه در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ خ) محدود و سپس در ۱۹۳۰ (۱۳۰۷ خ) تماماً از بین رفت. [۱۸]

اجرای سیاست صنعتی کردن در مازندران، که خود شاه در آنجا به دنیا آمده بود، و در ایالات مرکزی ایران در عمل از اولویت برخوردار بود. در نتیجه این سیاست، اصفهان (که به «منچستر ایران» شهرت یافت) و مازندران به عنوان مرکز ثقل صنایع نساجی ایران و تهران به عنوان قلب تولید صنایع سنگین ایران شناخته شد. به عنوان فهرستی از ترجیحات شاه، شایسته است ذکر شود که در طی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ (برابر ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ خ) از بیست کارخانه جدیدی که در چهار شهر آذربایجان (تبریز، رضاییه، میاندوآب و مراغه) برپا شد تنها دو کارخانه از سرمایه‌گذاری مستقیم دولت برخوردار شده بودند [۱۹] در حالی که در همین مدت، حکومت در ایالات مرکزی و شمالی کشور برای بیست کارخانه از ۱۳۲ کارخانه تأسیس شده، سرمایه‌گذاری نموده بود. [۲۰]

این حکومت متمرکز و توانمند که دارای نیروی کارآمدی بود و در شخص رضاشاه متجلی شده بود ضمن برآوردن خواسته‌های روشنفکران لیبرال ایرانی، به‌رحال نمی‌توانست وجود این چنین روشنفکران را نیز تحمل کند. در درازمدت، بسیاری از این روشنفکران که هر یک به نحوی زمینه‌ایدئولوژیکی روی کار آمدن رضاشاه را فراهم ساختند بودند برای موفقیت‌های او بهای بسیار زیادی پرداختند. در این دوران، چندتن از روشنفکران یا کشته یا زندانی یا رهسپار تبعید شدند. حتی ناظری محافظه‌کار مانند مشاور مالی آمریکا میلیسپو که

چندسال را در ایران به سر برده است، یادآوری می‌کند که هرچند «قانون اساسی، قوانین، مجلس و کابینه» در دوران سلطنت رضاشاه برقرار بود» با این همه،

«در واقع [رضاشاه] به طور تام و تمام علی‌رغم روح قانون اساسی عمل می‌کرد و بسیاری از اصول آن از جمله میثاق حقوقی‌اش را نقض نمود. انتخابات انجام می‌گرفت اما اداره آن را شاه به عهده داشت. مجلس نمایی ترسو و فاسد، لوایح قانونی را به شکل مقتضی، اما کاملاً مطابق دستور شاه، تصویب می‌کرد. نخست وزیر و وزراء منصوب شاه بودند و دستورهای خود را از او می‌گرفتند و بفرموده استعفا می‌دادند. او همچنین آزادی مطبوعات را که پیش از آن وجود داشت مانند آزادی نطق و اجتماعات از بین بُرد.» [۲۱]

پیدایش دوباره نهضت خودمختاری آذربایجان

پس از شهریور ۱۳۲۰ (اوت ۱۹۴۱) و به وجود آمدن آزادی‌های نسبی، جریان‌های اجتماعی که پشت سدهای دیکتاتوری راکد مانده بود، پس از شکستن سد، مانند سیل خروشان به حرکت افتاد. اما مجاری ملی و میهنی وجود نداشت که به خواسته‌ها و آرزوهای ملی راه صحیح و مستقیمی نشان دهد... نسل جوان و روشنفکر، بدون داشتن ایده‌تولوژی، درصدد تغییر دادن اوضاع و تغییر و تحول بخشیدن به آن برآمده بودند. بسیاری از جوانان پرشور، نمی‌دانستند که فاشیست هستند یا کمونیست. اما یک چیز را محقق و مسلم می‌دانستند و آن این بود که همه چیز باید تغییر کند و دنیای نویی طبق آمال و آرزوی همگانی به وجود آید.

خلیل ملکی، خاطرات سیاسی

ص ۳۳۱ - ۳۳۶

بحران دموکراسی تازه پا

در سپتامبر ۱۹۳۹ (شهریور ۱۳۱۸ خ)، هنگامی که لهستان به دست ارتش رایش سوم

افتاد تنها تنی چند ممکن بود پیش‌بینی کنند که در کمتر از دو سال جهان به کام آتش جنگ فروخواهد رفت. آلمان مایوس از به دست آوردن برتری هوایی در جبهه‌های غربی خود، تمام نیروی خود را به سوی شرق متوجه ساخت. یوگسلاوی و یونان را تصرف کرد و در جبهه‌ای به پهنای سه هزار و دویست کیلومتر در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (برابر اول تیر ۱۳۲۰ خ) به اتحاد شوروی حمله بُرد.

ایران، از همان آغاز درگیری جنگ، روش رسمی بی‌طرفی سیاسی را برگزید و این بی‌طرفی، برای دو سال هم از سوی بریتانیا و هم از طرف شوروی‌ها پذیرفته بود. گرچه وقتی که آلمان‌ها در جبهه شرقی آغاز به جنگ کردند، هر دو این قدرت‌های بزرگ هم روش خود را در مورد ایران دگرگون ساختند. این دگرگونی روش سیاسی قدرت‌های بزرگ، عمدتاً به منظور پشتیبانی از تلاش‌های دفاعی اتحاد شوروی بود که در پرتگاه سقوط قرار گرفته بود. راه خلیج فارس به قفقاز در مقایسه با سایر راه‌های موجود برای فرستادن تدارکات به سوی اتحاد شوروی - مثلاً راه سانفرانسیسکو به مورمانسک (Murmansk) یا آرخانگلسک (Arkhangelsk) - مناسب‌تر بود. بعد این مسأله مطرح گردید که چگونه چنین خط ارتباطی را بنیاد نهند و از بهره‌برداری مداوم و بی‌دردسر این راهروی حیاتی مطمئن شوند.

امکان این که حکومت ایران را به رها کردن روش بی‌طرفی راضی کنند کاری بس نامطمئن بود که به سادگی هم عملی نبود. گرچه حکومت ایران مایل بود که از برانگیختن دشمنی با متفقین دوری کند ولی روش‌های طرفدارانه‌اش از آلمان، به خصوص در هیأت روابط اقتصادی رو به تزاید، چشمگیر بود. در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خ) سهم آلمان در بازرگانی خارجی ایران به ۴۵/۴ تا ۴۸ درصد بالغ شده بود. [۱] در همین سال، تعداد رسمی اتباع آلمان که از طریق نخست‌وزیری در ایران شاغل بودند به ۶۹۰ نفر می‌رسید [۲] گرچه منابع بریتانیایی این رقم را حدود ۲۰۰۰ نفر تخمین زده بودند. [۳] رقم دقیق هرچه بوده باشد، متفقین حضور این آلمانی‌های مقیم ایران را به عنوان توجیهی برای تصرف ایران در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (برابر ۳ شهریور ۱۳۲۰ خ) به کار گرفتند. در واقع دلیل واقعی (که به طور یکدست از اسناد مربوطه بریتانیایی حذف شده است) تمایل حکومت این کشور در دست گرفتن نظارت بر آبادان و مناطق نفت‌خیز جنوب بود.

ارتش ایران، که هرگز رسماً نهادین نشده بود و در بیست سال گذشته بی‌واسطه به شخص رضاشاه متکی بود، نمی‌توانست موقعیت خود را تثبیت و از اشغال نظامی متفقین جلوگیری کند. تنها اندکی مقاومت در برخی واحدهای نیروهای مسلح ایران دیده شد و غیر از این نتیجه

فوری اشغال متفقین، هرج و مرج گسترده و به هم ریختگی، نه تنها در بین صفوف ورسته‌های ارتش بلکه در سرتاسر سازمان اداری کشور بود.

دو روز پس از اشغال، منصور نخست‌وزیر استعفای کابینه خود را به مجلس دوازدهم داد و روز بعد، بیست و هشتم اوت (۶ شهریور)، فروغی که سالخورده، تحصیل کرده، و سیاستمداری از طبقه بالا بود، رسماً کابینه موقت خود را به همان مجلس معرفی کرد. فروغی، نخستین وظیفه اساسی کابینه خود را حفظ نظم و قانون در کشوری که در آستانه به هم ریختگی تمام عیار قرار داشت می‌دید. در دستیابی به این هدف او به زودی متوجه شد که دیگر سیاست تهدید به کار نمی‌آید و بنابراین وقت آن است که روش تشویق و تطمیع را پیشه کند. او کار انتقال سلطنت را از رضاشاه به پسرش محمدرضاشاه به زودی سامان داد. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خ)، رضاشاه مستبد پیر، به نفع پسرش استعفا داد و به تبعید رفت و عاقبت در سال ۱۹۴۴ (۴ مرداد ۱۳۲۳ خ) در خارج (از ایران) درگذشت. در ۱۷ سپتامبر (۲۶ شهریور)، محمدرضا، به عنوان دومین پهلوی، مراسم سوگند جلوس به سلطنت را در مجلس انجام و به مردم ایران تعهد داد که به عنوان پادشاهی مشروطه، با احترام به قانون اساسی، همه اقدامات احتیاطی را برای دوری و ورزیدن از لغزش‌هایی که پدرش بدان دچار شده بود به کار ببرد. یعنی در واقع نهایت کوشش خود را برای اصلاح چنان اشتباهایی به کار خواهد برد.

فروغی، برای پاسخ دادن به اعتراضات مردم، پیگرد قانونی هیأت حاکمه رژیم رضاشاه، به خصوص پلیس مخفی آن دوره را در دستور کار قرار داد. از این گذشته، او در جلب نظر مجلس برای تصویب لایحه‌ای که حکومت را به آزادی کلیه زندانیان سیاسی ملزم می‌کرد توفیق یافت. افزون بر این، به منظور سست کردن امکان هرگونه مخالفت از سوی طرفداران شاه سابق و نیز در انجام تقاضاهای روبه افزایش روشنفکران، سانسور سخت روزنامه‌ها و جراید را از بین برد و تشکیل احزاب سیاسی را آسان‌تر ساخت.

هنگامی که متفقین ایران را اشغال کردند، در کشور تنها دوازده روزنامه و مجله وجود داشت، بین سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷ (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ خ) این شماره به ۵۸۰ افزایش یافت که از این تعداد چهل فقره جریده روزانه بود. [۴] در همین مدت تعداد احزاب سیاسی از صفر به بیست و یک حزب رسید. [۵]

در انجام این اقدامات، فروغی از پشتیبانی بریتانیا و شوروی توأمأ برخوردار بود. با در نظر گرفتن «بیگانه‌هراسی» دیرپای ایرانیان، همان‌گونه که سفیر بریتانیا در آن موقع نوشته